

## فهرست

- سخن ناشر / ۹  
مقدمه مترجم / ۱۳  
منابع و علامت‌های اختصاری / ۱۹

### [۱]

- زمینه / ۲۳  
۱. زندگی و آثار کانت / ۲۳  
۲. فلسفه اخلاق در زمانه کانت / ۳۱

### [۲]

- نمای کلی / ۳۹  
۱. خودآیینی و اخلاق / ۳۹  
۲. خودآیینی و قواعد / ۴۶  
۳. ارزش خودآیینی / ۵۰  
پرسش‌های تمرینی / ۵۶

### [۳]

- مطالعه متن: مقدمه / ۵۷  
۱. ناب‌بودن فلسفه اخلاق / ۵۷  
۲. عقلانیت اخلاق / ۶۳  
۳. نیاز به فلسفه اخلاق / ۶۶  
۴. روش فلسفه اخلاق / ۶۹  
پرسش‌های تمرینی / ۷۴

———— [۴] ————

مطالعه متن: بخش اول؛ از اراده خوب تا ضابطه قانون کلی / ۷۵

۱. مقدمه / ۷۵
۲. اراده خوب / ۷۶
۳. عمل از برای وظیفه / ۸۰
۴. ملاحظات انتقادی بخش اول بنیادگذاری / ۱۰۰
- پرسش‌های تمرینی / ۱۱۸

———— [۵] ————

مطالعه متن: بخش دوم؛ صورت بندی امر مطلق / ۱۱۹

۱. مقدمه / ۱۱۹
۲. از مفهوم عامل عقلانی تا صورت بندی امر مطلق / ۱۲۵
۳. مبنای استدلال کانت / ۱۷۳
۴. به کار بستن امر مطلق / ۱۹۰
۵. وظایف کامل و ناقص / ۲۱۹
۶. ایراداتی به امر مطلق / ۲۲۶
- پرسش‌های تمرینی / ۲۳۵

———— [۶] ————

مطالعه متن: بخش سوم؛ امر مطلق بر ما اعمال می‌شود / ۲۳۷

۱. آیا امر مطلق بر ما اعمال می‌شود؟ / ۲۳۷
۲. کارویژه بخش سوم / ۲۴۲
۳. برهان متافیزیکی بخش سوم / ۲۵۳
۴. از ضرورت متافیزیکی به ایدئال اخلاقی / ۲۶۳
- پرسش‌های تمرینی / ۲۷۶

پی‌نوشت‌ها / ۲۷۷

واژه‌نامه / ۲۸۹

نمایه / ۲۹۵

## سخن ناشر

ابن سینا در زندگی نامه خودنوشتش تعریف می‌کند که چهل بار مابعدالطبیعهٔ ارسطو را خواند و مطلقاً از آن چیزی دریافت، تا اینکه با خواندن رسالهٔ بسیار مختصر فارابی با عنوان اغراض مابعدالطبیعه تمامی زوایای این اثر برای او روشن گشت. کوشش تمثیل‌گونهٔ او حکایت از این می‌کند که خواننده راهی طولانی تا فهم متن کلاسیک در پیش دارد و در این راه نیازمند راهنماست. اما تلاش برای خواندن این متن‌ها، و برای ما فارسی‌زبانان خواندن ترجمه‌های فارسی آن‌ها، اغلب به مسیری بی‌سرانجام کشیده می‌شود و فهم عمیق و دقیق، رفته‌رفته، جای خود را به ساده‌سازی‌های مبتذل می‌دهد. رفتن به سراغ این متون دشوار و گاهی سهل‌ممتنع استیصالی به بار می‌آورد که ای بسا خواننده را به بازنگری و تردید دربارهٔ فهم‌پذیری این متون بیندازد. خوانندهٔ پرتلاش اگر از دام این تردیدها بیرون آید، به مطالعهٔ متون درجه دوم روی می‌آورد و به آثار شارحان و مفسران رجوع می‌کند و مدت‌ها در میان شروع مطول و پرجزئیات سرگردان می‌شود و از قضا خود این شروع را نیازمند راهنما می‌بیند. سرانجام، پس از دل‌کندن از این تلاش‌های مدرسی و روشمند و دردسرهایی بی‌حاصل، نوبت به تفرج در آثار درجه سوم می‌رسد که بیان شسته‌رفته و ساده‌ای از سیر تفکر یک متفکر می‌دهند و اغلب حاصلی جز فروکاستن وجوه اندیشهٔ او در قالب کلیشه‌های ساده‌انگارانه ندارند، آثاری که، به جای قدم اول بودن، مهر ختامی بر جست‌وجوهای فکری خواننده می‌زنند.

بدین ترتیب خواننده یا از صرافت خواندن متن کلاسیک می‌افتد یا خود را از خواندن آن‌ها بی‌نیاز می‌بیند. درس‌گفتارهای دانشگاهی، مقالات علمی پژوهشی و تألیف‌های به اصطلاح انتقادی، همگی، در رجوع به این آثار درجه دوم و سوم و در تظاهر به رجوع به آثار اصلی که عمدتاً رونوشتی از استنادات شرح‌ها و مقدمه‌هاست - با یکدیگر شریک‌اند. حاصل آنکه آثار کلاسیک هرگز خواننده نمی‌شوند و این منابع اصلی بازخوانی‌های مؤلفانه یا منتقدانه به مرور فراموش می‌شوند.

کتاب‌های مجموعه «راهنمای متون کلاسیک» چیزی است در میانه این دو شیوه تقریب به متن؛ نه شرح و تفسیری مفصل است و نه ادعای آسان‌کردن تمام دشواری‌های متن را دارد، بلکه قرار است نقشه‌ای باشد برای گذر از پیچ‌وخم متن. این مجموعه در انتشارات کانتینیوم با عنوان *Reader's Guides* و با هدف فراهم‌کردن مقدمه‌ای روشن و مختصر برای متون کلاسیک در ادبیات و فلسفه غرب تهیه شده است. نویسندگان این مجموعه هر یک در زمینه کاری خود شناخته شده و صاحب اعتبار هستند و مخاطب کتاب‌ها نیز دارای دانشی در حد کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته‌های مرتبط در نظر گرفته شده‌اند. این کتاب‌ها خواننده را دعوت می‌کنند به خواندن کتاب اصلی و به رفت و برگشت میان کتاب راهنما و کتاب اصلی. بنابراین خواننده باید پس از خواندن بخش‌های مقدماتی کتاب راهنما، به سراغ متن اصلی برود و ابتدا با داشته‌های ابتدایی خود با متن مواجهه شود؛ سپس کتاب راهنما را باز کند و توضیحات مربوط به آن بخش را بخواند؛ این توضیحات مقاصد اصلی اندیشمند را توضیح می‌دهند و پیوندهای هر بخش را با نظام تفکر او مشخص می‌سازند و به ندرت وارد تفسیری خاص از متن می‌شوند؛ در مرحله آخر نیز خواننده دوباره به متن اصلی رجوع می‌کند و با دانشی افزون دوباره برای حل معماهای متن می‌کوشد.

کتاب‌های این مجموعه از ساختاری واحد پیروی می‌کنند. در بخش اول هر کتاب به زمینه و زمانه نوشته شدن اثر پرداخته شده است، یعنی تلاش شده است

تا متن در درون بافتار فکری و تاریخی خود قرار گیرد تا نسبت اثر با آثار گذشتگان و پیوست و گسست آن با منظومه معرفتی پیشینیان مشخص گردد. در بخش دوم مضامین اصلی اثر به بحث گذاشته شده است تا خواننده فهمی اجمالی از موضوعات و مطالب کتاب پیدا کرده و آماده ورود به متن اصلی شود. در بخش سوم، نویسنده از مقدمات عبور کرده و وارد خود متن می‌شود. در این بخش، نویسنده با تفکیک متن اصلی به فصل‌ها، بخش‌ها، قسمت‌ها، بندها و حتی جمله‌ها گام به گام خواننده را با خود همراه می‌کند و می‌کوشد تا هم روایتی تکوینی از چگونگی شکل‌گیری و بسط ایده‌ها به دست دهد و هم ربط و نسبت منطقی آن‌ها را بکاود. در بخش چهارم، نویسنده به تأثیرات فکری و تاریخی کتاب مورد نظر می‌پردازد. در انتهای هر بخش از کتاب، پرسش‌هایی پژوهشی نیز طرح شده‌اند تا هم خواننده بتواند مطالب فصل را جمع‌بندی کند و هم خود در آینده به نحو مستقل این پرسش‌ها را مبنای تحقیقش قرار دهد. در انتهای هر کتاب نیز راهنمای مطالعه آثار مرتبط آمده است که خواننده می‌تواند آن را مبنای مرحله بعدی مطالعه و تحقیقات خود قرار دهد.

انتشارات ترجمان علوم انسانی امیدوار است با ترجمه و انتشار این آثار قدمی در مسیر اندیشیدن سنجیده به اندیشه‌های سنجیده را برداشته باشد. هرچند کتاب‌های این مجموعه و نیز ترجمه‌های آن‌ها عاری از نقص نیستند، اما تلاشمان این بوده است که پژوهشگران علوم انسانی را از طرفی به خواندن متن‌های اصلی متفکران و از طرفی به تلاش برای تفکر به زبان فارسی تشویق کنیم؛ و امیدواریم مخاطبان این آثار نیز با نگاهی نقادانه ما را همراهی کنند.



## مقدمه مترجم

بنیادگذاری مابعدالطبیعه اخلاق نخستین بار در سال ۱۳۶۹ با ترجمه مسئولانه و ارزشمند شادروان دکتر حمید عنایت و جناب آقای دکتر علی قیصری، و با عنوان بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق به فارسی بازگردانده شده است و خوشبختانه ویراست جدید این کتاب در اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۴ در اختیار خواننده فارسی زبان قرار گرفته است.<sup>۱</sup> بعید می دانم کسی نثر دیریاب کانت و دشواری های آن را بداند و حاصل کار مترجمان را شایسته و درخور تحسین نداند.

کتاب پیش رو، همانند سایر کتب مجموعه «راهنمای خواندن» انتشارات کانتینیوم، اساساً با این قصد نوشته شده است که دوستان فلسفه از طریق آن بتوانند راهی برای مواجهه با متن اصلی بنیادگذاری مابعدالطبیعه اخلاق بیابند. لذا خواننده زمانی بیشترین فایده را از کتاب حاضر خواهد برد که آن را در کنار متن اصلی مطالعه کند. در ترجمه متون فلسفی، سنتاً، مترجمان در مواجهه با هر فیلسوف خاص و برای برگردان مفاهیم آن فیلسوف، بنا به صلاحدید خود، معادل فارسی برمیگزینند؛ در نتیجه عجیب نیست که برای فارسی سخن گفتن از نظریات فیلسوفی خاص همچون کانت هیچ زبان واحدی وجود ندارد. باید اذعان کنم، در غیاب انباشت زبان فلسفی فارسی واحد و در غیاب اجماع بر

۱. کانت، ایمانوئل، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق؛ گفتاری در حکمت کردار، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، خوارزمی، چاپ دوم (ویرایش جدید)، ۱۳۹۴.

سر صواب و ناصواب، اگر ماهیت خاص این متن ایجاب نمی‌کرد، من هم یکسره به صلاح‌دید خود رجوع می‌کردم. با این حال، چنان‌که گفته شد، با توجه به اینکه کتاب پیش رو قرار است خواننده را برای مواجهه با متن اصلی بنیادگذاری مابعدالطبیعه اخلاق آماده کند، من نیز در ترجمه نقل قول‌های کانت ترجمه فارسی این اثر را ملاک خود قرار دادم. اتخاذ این رویکرد گرچه راه را بر بسیاری از تدقیق‌ها یا تفنن‌های واژگانی از جانب من خواهد بست، اما شک ندارم که برای خواننده بیشترین فایده را در پی خواهد داشت. با این حال، علی‌رغم تلاشم برای وفاداری به ترجمه فارسی بنیادگذاری، در مواجهه با پاره‌ای از مفاهیم، بنا به دلایل مختلفی که در ادامه آمده است، چاره‌ای جز اِعمال تغییر در ترجمه فارسی برخی مفاهیم نیافتم. مفاهیم ذکرشده با علامت خط زیرین در کتاب مشخص شده‌اند تا خواننده بتواند به راحتی تشخیص دهد که دقیقاً برای کدام مفاهیم ترجمه‌ای متفاوت از ترجمه فارسی بنیادگذاری اختیار کرده‌ام (مثلاً امر مطلق به جای بایسته تأکید). در ادامه، فهرست این مفاهیم را آورده‌ام و دلایلم را برای برگزیدن معادلی متفاوت بیان کرده‌ام. ضمناً در برخی موارد رسم الخط و نشانه‌های نگارشی ترجمه فارسی بنیادگذاری را بنا به ضرورت یکدستی متن تغییر داده‌ام.

### ۱. محرک (Incentive/Triebfeder) / انگیزه (motive/Bewegungsgunde)

#### سائقه (antrieb/impulse)

این سه مفهوم را باید از یکدیگر تفکیک کرد. کانت بارها میان «انگیزه» (motive) و «محرک» (incentive) تمایز می‌نهد («محرک بنیاد سوپرکتیو خواهش» (desire) و انگیزه بنیاد ابژکتیو خواست» (volition) است» بنیادگذاری، 4:427). هر دو این‌ها غایاتی را برای تعیین اراده مهیا می‌کنند، منتها یکی غایتی سوپرکتیو و دیگری غایتی ابژکتیو. بر اساس این تمایز، «محرک» یعنی خواهشی سوپرکتیو که غایات مادی آن را تعیین بخشیده‌اند. کانت در نقد عقل عملی محرک را به‌عنوان «بنیاد سوپرکتیو تعیین اراده» تعریف می‌کند. در این معنا «محرک» تنها به موجوداتی تعلق دارد که عقلشان ضرورتاً با قانون ابژکتیو مطابقت



ندارد، یعنی موجوداتی که قوانین اخلاق را در صورت «باید» درک می‌کنند.<sup>۱</sup> متأسفانه بازگردان این مفاهیم در ترجمه فارسی بنیادگذاری مغشوش است. motive در اکثر موارد به «انگیزه» و در برخی موارد به «محرک» ترجمه شده است. impulse در تمامی موارد به «انگیزه» یا «انگیزش» ترجمه شده است. incentive در اکثر موارد به «انگیزه» و گاه به «گرایش» یا «تأثیر» ترجمه شده است. در متن پیش رو، تمام این مفاهیم را به شیوه‌ای یکسان ترجمه کرده‌ام.

## ۲. کلیت (generality/Allgemeinheit) / عمومیت (generality)

(*generalitas*)

در معنای گسترده، مفاهیم یا احکامی را می‌توان کلی دانست که برای هر تجربه‌ی ممکنه معتبر باشند. کلیت در معنای فنی‌اش همواره با ضرورت به کار می‌رود و این دو با هم نشانه‌ی دانش پیشین‌اند.<sup>۲</sup> کانت اعتقاد دارد که تجربه به هیچ‌روی نمی‌تواند موجب «کلیت» باشد و شأن دانش تجربی صرفاً به دست دادن «عمومیت» (generality/generalitas) است (ر.ک: بنیادگذاری، 4:424). در ترجمه فارسی بنیادگذاری، این تمایز منعکس نشده است. البته درست است که کانت در تمامی موارد این تمایز را رعایت نمی‌کند، باین حال، در متن general و مشتقات آن را، مانند generality، به «عام» و «عمومیت» ترجمه کرده‌ام و universal و مشتقات آن را، مانند universality، به «کلی» و «کلیت».<sup>۳</sup>

## ۳. گرایش (propensity/ hang)

این واژه در ترجمه فارسی بنیادگذاری، علی‌رغم اشاره به تفاوت آن با «میل» (inclination)، به «گرایش» و «میل» و «رغبت» بازگردانده شده است. کانت در دین در درون مرزهای عقل صرف گرایش را چنین تعریف می‌کند:

1. Holzhey, Helmut and Mudrochm, Vilem, *Historical Dictionary of Kant and Kantianism*, The Scarecrow Pres 2005, p. 150

2. Ibid, p. 282

۳. ر.ک: هوفه، اتفرید، قانون اخلاقی در درون من، تألیف و ترجمه رضا مصیبی، نی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۲.

«منظور من از گرایش (propensio) بنیاد سوپژکتیو امکان میل است»<sup>۱</sup>. به نزد کانت، «گرایش در سطحی عمیق‌تر از 'میل' عمل می‌کند... گرایش آن کشش پیشین سوژه انسانی به خواست لذت بردن است که تنها آنگاه که عنصر تجربی نیز به آن افزوده شود 'میل' را ایجاد می‌کند. کانت چنین مثال می‌زند که همه انسان‌ها فی‌المثل به مواد نشئه‌آور گرایش دارند، هرچند که بسیاری از آن‌ها اصلاً این مواد را نمی‌شناسند و تجربه نکرده‌اند، و درست به همین دلیل هنوز نمی‌توانند 'خواهشی' و به طریق اولی 'میلی' نسبت به آن‌ها داشته باشند»<sup>۲</sup>.

#### ۴. امر مطلق (categorical imperative) / امر مشروط (hypothetical imperative)

این دو واژه در ترجمه فارسی بنیادگذاری، به ترتیب، به «بایسته تأکیدی» و «بایسته فرضی» بازگردانده شده‌اند. به دو دلیل ترجیح دادم که از معادل «امر مطلق» و «امر مشروط» برای بیان این دو مفهوم استفاده کنم: نخست اینکه، در باب ترجمه این دو مفهوم به «امر مطلق» و «امر مشروط» اتفاق نظری پیدا آمده و استفاده از معادل‌های دیگر می‌توانست گمراه‌کننده باشد؛ دیگر اینکه، این دو معادل گنگ و گیج‌کننده هستند. از یک سو، بایسته به معنی امر لازم و واجب است نه امر یا فرمان، از دیگر سو، تأکیدی و فرضی نمی‌توانند تقابل این دو دسته امر را نشان دهند و جداً دچار ابهام معنایی‌اند.

#### ۵. سوپژکتیو (subjective) / ایزکتیو (objective)

مترجمان بنیادگذاری این دو واژه را به «ذهنی» و «عینی» ترجمه کرده‌اند. واژه‌های «ذهنی» و «عینی» دلالت‌های گمراه‌کننده‌ای برای مخاطب فارسی‌زبان دارند (منسوب به جهان خارج و جهان ذهن) که او را از معنای اصلی دور می‌کنند. علاوه بر این ابهام‌آفرین‌اند (مثلاً در تعبیر «موانع ذهنی» (ص ۳۹ ترجمه فارسی) معلوم نیست «ذهنی» به کدام معنا به کار رفته است، منسوب به ذهن یا

1. Immanuel Kant, *Religion within the Boundaries of Mere Reason*, translated and edited by Allen Wood and George Di Giovanni, Cambridge University Press, 1998, p. 52

۲. رک: هوفه، انفرید، اصطلاح‌نامه توضیحی مترجم در قانون اخلاقی در درون من، نی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۸.

سوبژکتیو). به همین دلیل ترجیح دادم تا از همان «سوبژکتیو» و «ابژکتیو» استفاده کنم.

#### ۶. ماکسیم (maxime/maxim)

کانت خود در بنیادگذاری ماکسیم را چنین تعریف می‌کند: یک ماکسیم اصل سوبژکتیو عمل کردن است و باید آن را از اصل ابژکتیو، یعنی قانون اخلاق، متمایز ساخت (4:421). در ترجمه فارسی، این واژه به «آیین رفتار» بازگردانده شده است، اما ماکسیم به نزد کانت معنایی منحصر به فرد دارد و در واقع نوع خاصی از قواعد یا به اصطلاح آیین‌های رفتار است. به همین دلیل و نیز برای برجسته ساختن این واژه و توجه دادن خواننده به اهمیت فوق‌العاده آن، ترجیح دادم تا از همان واژه «ماکسیم» استفاده کنم.

#### ۷. اراده (will/wille)

این واژه در ترجمه فارسی بنا به ضرورت متن به «اراده»، «خواست» و حتی «نیت» ترجمه شده است. اما به نظر، در تمامی موارد، خود واژه «اراده» وافی به مقصود است. به همین دلیل و برای یکدست شدن متن و نیز اجتناب از گمراهی خواننده، در تمامی موارد این واژه را به «اراده» و مشتقات آن ترجمه کرده‌ام.

#### ۸. خواهش (Begierde /desire)

این واژه در ترجمه فارسی به «آرزو» یا «خواهش» ترجمه شده است. با توجه به دلالت‌های معنایی گمراه‌کننده واژه «آرزو» در تمامی موارد آن را به «خواهش» یا «خواست» بازگردانده‌ام.

#### ۹. ظنی (problematic) و تحقیقی (Assertoric)

این دو واژه در ترجمه فارسی به ترتیب به «مشکوک» و «جزمی» بازگردانده شده‌اند. چنان‌که استاد فولادوند تذکر داده‌اند، این دو معادل به هیچ‌عنوان مناسب نیستند: «مطابق بخش‌بندی احکام برحسب مقولات در کانت، هر حکم از حیث جهت (modality) یا احتمالی و ظنی (problematic) است یا تحقیقی (Assertoric) یا ضروری (necessary). حکمی احتمالی یا ظنی است

که امکان منطقی داشته باشد (نه تجربی). این اصطلاح را کانت به زمینه اخلاق نیز تسری داده است، چنان‌که از سیاق عبارت می‌بینیم. بنابراین، واژه 'مشکوک' که در ترجمه فارسی بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق (ص ۵۰) به کار رفته نادرست و مغایر با مقصود کانت است.<sup>۱</sup>

#### ۱۰. دوراندیشی، مصلحت‌اندیشی (prudence/Klugheit)

در ترجمه فارسی معادل «احتیاط» برای این ترم به کار رفته است که جداً گمراه‌کننده است و دچار «خطای واژگانی» است؛ به همین دلیل آن را به «دوراندیشی» و «مصلحت‌اندیشی» برگردانده‌ام که با کاربرد کانت قرابت بیشتری دارد (رک: تعریف خود کانت از این واژه در بنیادگذاری، 4:416).

علی تقوی‌نسب

زمستان ۱۳۹۶

---

۱. سالیوان، راجر، اخلاق در فلسفه کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، طرح نو، ۱۳۸۹، ص ۱۸۴.

## منابع و علامت‌های اختصاری

تمامی نقل‌قول‌ها و ارجاعات به آثار کانت با ذکر جلد و صفحه آن‌ها در مجموعه آثار کانت، معروف به چاپ آکادمی، مشخص شده است:

*Kant's gesammelte Schriften*, edited by the Royal Prussian (later German, then Berlin-Brandenburg) Academy of Sciences (Berlin: Georg Reimer, later Walter de Gruyter & Co., 1900-)

تنها استثنا بر این قاعده نقد عقل محض است که در آن شماره صفحه ویراست نخست در سال ۱۷۸۱ همراه با حرف (A) و/یا شماره صفحه ویراست دوم در سال ۱۷۸۷ همراه با حرف (B) مشخص شده است. ذکر شماره صفحات چاپ آکادمی و مشخص ساختن صفحات ویراست اول و دوم نقد عقل محض با حروف A و B مشخصه تمامی ترجمه‌ها و ویراست‌های مدرن از آثار کانت است.

در چاپ آکادمی بنیادگذاری مابعدالطبیعه اخلاق به ویراستاری پاول منتزر در جلد چهارم (۱۹۱۱) و صفحات ۳۸۵ تا ۴۶۳ قرار دارد. علامت اختصاری بنیادگذاری در کتاب حاضر حرف G است، اما در اغلب موارد صرفاً به ذکر شماره صفحه در چاپ آکادمی اکتفا کرده‌ایم. به هر تقدیر، ترجمه من از بنیادگذاری بر اساس ویراستی است که اخیراً از این اثر صورت گرفته است:

Immanuel Kant, *Grundlegung zur Metaphysik der Sitten*, edited by Bernd Kraft and Dieter Schönecker (Hamburg: Felix Meiner Verlag, 1999).

ترجمه‌های من از نقد عقل عملی (با علامت اختصاری PracR) و مابعدالطبیعه اخلاق (با علامت اختصاری MM) بر اساس اثر زیر است:

Immanuel Kant, *Practical Philosophy*, edited and translated by Mary J. Gregor (Cambridge: Cambridge University Press, 1996).

ترجمه‌های نقد عقل محض (با علامت اختصاری PureR) بر اساس اثر زیر است:

Immanuel Kant, *Critique of Pure Reason*, edited and translated by Paul Guyer and Allen W. Wood (Cambridge: Cambridge University Press, 1998).

ترجمه‌های من از دین در درون مرزهای عقل صرف (با علامت اختصاری Religion) بر اساس اثر زیر است:

Immanuel Kant, *Religion and Rational Theology*, edited and translated by Allen W. Wood and George di Giovanni (Cambridge: Cambridge University Press, 1996).

ترجمه‌های من از یادداشت‌های کانت بر اساس اثر زیر است:

Immanuel Kant, *Notes and Fragments*, edited by Paul Guyer, translated by Curtis Bowman, Paul Guyer, and Frederick Rauscher (Cambridge: Cambridge University Press, 2005).

منبع ترجمه‌های من از نقل قول‌های کانت در درس‌گفتارهایش درباره اخلاق اثر زیر است:

Immanuel Kant, *Vorlesung zur Moralphilosophie*, edited by Werner Stark (Berlin: Walter de Gruyter & Co., 2004).

بنیادگذاری، مانند دیگر آثار کانت، در اصل بر اساس فونکتور (*Fraktur*)، حروف چاپی متعارف در آلمان، منتشر شده است. از حروف فونکتور

(Fettdruck)، حروف برجسته‌تر و بزرگ‌تر، برای تأکید و از حروف رومی برای کلمات خارجی استفاده می‌شده است (مثلاً *a priori*). بنابراین از نظر حروف چاپی در خود متن اصلی تمایزی وجود دارد میان تأکید با کلمات خارجی؛ لذا اگر، به مانند روال متعارف در نوشتار انگلیسی معاصر، در ترجمه برای هر دو مقصود از ایتالیک استفاده می‌کردیم، این تمایز از میان می‌رفت. برای اجتناب از این خلط، از حروف سیاه چاپی برای نشان دادن فتروک و از ایتالیک برای نشان دادن حروف رومی استفاده می‌کنم.





[۱]

## زمینه

### ۱. زندگی و آثار کانت<sup>۱</sup>

بنیادگذاری مابعدالطبیعهٔ اخلاقی<sup>۲</sup> ایمانوئل کانت نخستین بار در سال ۱۷۸۵ منتشر شد، کتابی که پس از حدود دو قرن همچنان یکی از پرخواننده‌ترین آثار فلسفهٔ غرب است. جایگاه بی‌بدیل بنیادگذاری به دلیل پیش‌کشیدن این ایدهٔ چشمگیر است که شأن بی‌همتا و ارزش نامشروط خودآیینی<sup>۳</sup> انسان شرط لازم و کافی تحقق اخلاق در هر دو بخشش است، هم بخش کوچک اخلاق که تحققش به عهدهٔ قوهٔ قهری دولت است و هم بخش بزرگ‌تر و گسترده‌تر آن که تحققش صرفاً در گرو نیروی وجدان فردی و اجتماعی است.

---

۱. تمامی پانویست‌ها و کرونه‌ها از مترجم است.

2. *Grundlegung zur Metaphysik der Sitten (Groundwork for the Metaphysics of Morals)*

از این به بعد بنیادگذاری.

3. autonomy

کانت این ایده را از دل مفاهیم اراده خوب<sup>۱</sup> و وظیفه<sup>۲</sup> - چنان که عقل متعارف<sup>۳</sup> آنان را درمی یابد - بیرون می کشد. به اعتقاد کانت، هر انسان عادی و بهنجاری می تواند این مفاهیم را درک کند. کانت سپس می کوشد با توسل به مابعدالطبیعه غامض و مناقشه برانگیز شاهکار خود، یعنی نقد عقل محض<sup>۴</sup> (۱۷۸۱)، این ایده را اثبات کند؛ البته سعی او بر این است که این کار را در کتابی کوتاه به سرانجام برساند و به همین دلیل زبان بنیادگذاری بسیار ثقیل و دیرفهم است. بسیاری از خوانندگان این کتاب بر آن اند که گرچه ایده محوری کتاب جذاب است، اما دفاع مابعدالطبیعی کانت از این ایده اصل ایده را به خطر انداخته است. پرسش اصلی کتاب حاضر، با پیش چشم داشتن این ملاحظات، این است که آیا می توان تلقی کانتی از اخلاق را - چنان که در بنیادگذاری بسط داده شده است - بدون توسل به مبانی مابعدالطبیعی آن حفظ کرد؟

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) برجسته ترین فیلسوف مرحله متأخر روشنگری در آلمان است. او در شهر کونیگسبرگ<sup>۵</sup> در پروس شرقی (که اکنون شهر کالینینگراد<sup>۶</sup> در روسیه است) متولد شد و در همان شهر نیز درگذشت. کانت تمام عمر خود - به جز چند سالی که به عنوان معلم سرخانه در مناطق حومه کونیگسبرگ تدریس می کرد - در این شهر زندگی کرد و سراسر زندگی تحصیلی و دانشگاهی خود را در دانشگاه کونیگسبرگ گذراند. کانت از خانواده ای متوسط بود، اما کشیش پیتیست<sup>۷</sup> خانواده بسیار زود متوجه آینده فکری درخشان او شد و به همین دلیل ایمانوئل توانست از هشت تا شانزده سالگی از بهترین سطح آموزشی ای که در

---

1. good will  
 2. duty  
 3. common Sense  
 4. Critique of Pure Reason  
 5. Konigsberg  
 6. Kaliningrad  
 7. Pietist

کونیگسبرگ میسر بود بهره ببرد. برنامه آموزشی بهترین مدرسه شهر - که ایمانوئل در آن تحصیل می‌کرد- گستره وسیعی داشت: زبان‌های لاتین و یونانی و عبری و فرانسوی و نیز دروسی مانند ریاضیات و جغرافیا و تاریخ. کانت در شانزده سالگی وارد دانشگاه کونیگسبرگ شد، سنی که در زمانه او برای ورود به دانشگاه چندان نامتعارف نبود. برخلاف آنچه ممکن است از فیلسوفی چون او انتظار داشته باشیم، کانت در دانشگاه به تحصیل الهیات پرداخت بلکه تمرکز خود را بر رشته‌های متنوع دیگری مانند زبان لاتین و ریاضیات به همراه فیزیک و فلسفه گذاشت. دانشگاه کونیگسبرگ کوچک بود، اما اساتید توانای آن کانت را با اکثر تحولاتی که در آن زمان در فلسفه طبیعی و نیز فلسفه محض<sup>۱</sup> رخ داده بود آشنا کردند. کانت به سرعت فریفته فیزیک نیوتنی شد، فیزیکی که تا آخر عمر برای او الگوی علم کامیاب به شمار می‌رفت. او مشتاقانه مابعدالطبیعه گوتفرید ویلهلم لایب‌نیتس و کریستیان ولف<sup>۲</sup> را - که پیشتازترین فیلسوفان آلمانی در آن زمان بودند- آموخت. به اعتقاد این دو، جهان کاملاً عقلانی و هماهنگی که ما در آن زندگی می‌کنیم نتیجه خلقت الهی است، اما کانت بعدها با این ایده به مخالفت برخاست و ادعا کرد که عقلانیت و هماهنگی جهان محصول خود اندیشه انسانی است.<sup>۳</sup> کانت برای دریافت درجه<sup>۴</sup> مگستر<sup>۳</sup> رساله‌ای با عنوان ارزش‌گذاری حقیقی نیروهای زنده<sup>۴</sup> نوشت. او در این رساله می‌خواست نزاع میان دکارتی‌ها و لایب‌نیتسی‌ها را درباره اندازه‌گیری دقیق نیروها فیصله بخشد. کانت در طول حیات فکری اش علاقه شدیدی داشت نزاع‌های فلسفی را از طریق نوعی برهان دیالکتیکی حل و فصل کند؛ یعنی اینکه هر کدام از طرفین دعوا فقط بخشی از حقیقت را بیان می‌کنند

1. philosophy proper

2. Christian Wolff

۳. Magister: معادل مدرک کارشناسی ارشد در نظام دانشگاهی آنگلوساکسون.

4. True Estimation of Living Forces

و هیچ‌کدام تمام حقیقت را نمی‌گویند. نشانه‌هایی از این روش را در این رساله آغازین فیلسوف جوان نیز می‌توانیم ببینیم. متأسفانه دانشگاه رساله کانت را نپذیرفت. ژان دالامبر<sup>۱</sup>، فیلسوف فرانسوی، پیش از کانت راه حل بهتری برای این نزاع ارائه کرده بود (ظاهراً نه کانت و نه استادش، مارتین کنوتسن<sup>۲</sup>، از این امر مطلع نبودند). اما علت اصلی رد شدن رساله مخالفت کنوتسن با آن بود، زیرا کانت در این رساله با نظر استادش درباره مسئله فلسفی دیگری، یعنی ماهیت ارتباط جسم و ذهن، مخالفت کرده بود. کانت بدون اخذ مدرک دانشگاه را رها کرد و از ۱۷۴۸ تا ۱۷۵۴ به تدریس خصوصی پرداخت. در قرن هجدهم بسیاری از روشنفکران تنگ‌دست مانند او زندگی حرفه‌ای‌شان را با تدریس خصوصی آغاز می‌کردند.

در سال ۱۷۵۴، کانت با انبوهی از نوشته‌های فلسفی و علمی به کونیگسبرگ بازگشت و با ارائه آن‌ها بی‌درنگ مدرک کارشناسی ارشد و دکتری گرفت و توانست به‌عنوان استاد حق‌الزحمه‌ای<sup>۳</sup> اجازه ارائه درس‌گفتار پیدا کند. پرداخت حق‌الزحمه چنین استادانی به عهده دانشجویانی بود که به کلاس درس او می‌رفتند و نه دانشگاه. از میان نوشته‌های کانت در این دوران دو اثر تاریخ عمومی طبیعت و نظریه‌ای در باب آسمان‌ها<sup>۴</sup> و شرحی تازه در باب اصول نخستین شناخت مابعدالطبیعی<sup>۵</sup> - که هر دو در ۱۷۵۵ منتشر شدند - از اهمیت بیشتری برخوردارند. در نوشته نخست، کانت با استفاده از اصول نیوتنی این مطلب را شرح می‌دهد که شاید منظومه شمسی در نتیجه گسترش و بسط ابرهای سحابی متشکل از ذرات پدید آمده باشد، فرضیه‌ای که بعدها به فرضیه کانت - لاپلاس<sup>۶</sup> مشهور شد. در نوشته دوم،

1. Jean D' Alembert

2. Martin Knutzen

3. Privatdozent

4. *Universal Natural History and Theory of the Heavens*

5. *New Elucidation of the First Principles of Metaphysical Cognition*

6. Kant-Laplace hypothesis

کانت با احتیاط هرچه تمام مابعدالطبیعه مسیحی و لایب‌نیتسی - ولفی را نقد می‌کند. نقد این دو نظام مابعدالطبیعی به مرور زمان تبدیل به یکی از مضامین اصلی تفکر فلسفی کانت شد. نخستین بار در همین نوشته اخیر بود که کانت برهان وجودی برای اثبات خداوند را رد کرد، برهان مشهوری که هدفش استنتاج وجود خداوند از مفهوم وجود کامل است. استدلال کانت این بود که وجود هرگز نمی‌تواند جزء مقوم یک مفهوم باشد و همواره زائد بر مفهوم است. کانت برای گذران زندگی مجبور بود درس‌گفتارهایی درباره موضوعات مختلف ایراد کند، از منطق و مابعدالطبیعه و اخلاق گرفته تا فیزیک و جغرافیای طبیعی و نیز انسان‌شناسی. او مدتی نیز در کتابخانه دانشگاه سمتی داشت. طبیعتاً این مشغولیت‌ها مجال تحقیق و نوشتن را از او می‌گرفت. از این رو، نتوانست از سال ۱۷۶۲ تا ۱۷۶۴ اثر قابل ملاحظه‌ای منتشر کند. در فاصله سال‌های ۱۷۶۲ تا ۱۷۶۴ کانت سه اثر مهم منتشر کرد: یک مقاله و دو کتاب. کانت در مقاله «تحقیق پیرامون تمایز اصول الهیات طبیعی و اخلاقیات»<sup>۱</sup> میان روش تألیفی ریاضیات و روش تحلیلی فلسفه تمایزی بنیادین قائل می‌شود. او در کتاب فنی‌یگانه استدلال ممکن برای دفاع از اثبات برهانی وجود خداوند<sup>۲</sup> (۱۷۶۳) انتقادات خود را درباره برهان وجودی برای اثبات خداوند بسط می‌دهد و البته خود نیز برهانی - البته بدفرجام را - برای اثبات وجود خداوند پیش می‌کشد. کتاب عمومی‌تر ملاحظاتی در باب احساس امر زیبا و امر والا<sup>۳</sup> (۱۷۶۴) صورت ابتدایی‌تر نظریاتی است که او بعدها در انسان‌شناسی‌اش - و نه زیبایی‌شناسی‌اش - بدان‌ها می‌پردازد. کانت در سال ۱۷۶۶ با انتشار رساله رؤیاهای یک بیننده ارواح که رؤیاهای مابعدالطبیعه آن‌ها را روشن می‌سازد<sup>۴</sup> انتقادات خود را از مابعدالطبیعه عقل‌گرایان ادامه می‌دهد. او در این رساله

1. 'Inquiry concerning the distinctness of the principles of natural theology and morality'

2. *Only Possible Argument in support of a Demonstration of the Existence of God*

3. *Observations on the Feeling of the Beautiful and Sublime*

4. *Dreams of a Spirit-Seer Elucidated by Dreams of Metaphysics*

مابعدالطبیعه عقل‌گرایان را با فانتزی‌های امانوئل سوئدبرگ<sup>۱</sup>، روح‌گرای سوئدی، مقایسه می‌کند.

کانت، سرانجام، پس از پانزده سال ارائه درس‌گفتارهای مختلف - و البته بدون حقوق - در سال ۱۷۷۰ به عنوان صاحب کرسی منطق و مابعدالطبیعه به استخدام دانشگاه درمی‌آید.<sup>۲</sup> کانت می‌بایست به مناسبت کسب درجه استادی رساله‌ای ارائه و از آن دفاع می‌کرد. او در این رساله - که عنوان آن در باب صورت و اصول جهان‌های حسی و عقلی<sup>۳</sup> بود - استدلال می‌کند که زمان و مکان صورت‌های کلیه تجربه‌های ما از اشیا هستند، اما این واقعیت که ما این مطلب را ضرورتاً صادق می‌دانیم به این معنی است که زمان و مکان صرفاً ویژگی‌هایی از نحوه بازنمود<sup>۴</sup> اشیا - یا نمود<sup>۵</sup> آن‌ها - برای ما هستند؛ زمان و مکان ویژگی‌های اشیای فی‌نفسه - اشیای مستقل از بازنمود ما از آن‌ها - نیستند. این سخن نطفه همان آموزه‌ای است که کانت بعدها آن را «ایدئالیسم استعلایی» می‌نامد، اما در این گام کانت این نظریه را بر مفاهیم کلی‌ای مانند جوهر و علیت اعمال نکرد و بیان داشت که ما می‌توانیم این امور را چنان‌که هستند بشناسیم؛ ما می‌توانیم از خداوند و روح خودمان، چنان‌که در واقع هستند، شناختی داشته باشیم. معاصران کانت به نظریه او مبنی بر اینکه زمان و مکان ویژگی‌های اشیای فی‌نفسه نیستند به دیده تردید می‌نگریستند، تردیدی که اکنون نیز شاهد آن هستیم، اما این مخالفت‌ها باعث نشد که کانت از نظرش عدول کند. این اعتراضات، درعوض، باعث شد تا دوران طولانی تفکر و تأمل کانت آغاز شود. کانت در «دهه سکوت» هیچ اثری منتشر نکرد تا آنکه سرانجام در ۱۷۸۱ اثر عظیم خود، نقد عقل محض، را به دست چاپ سپرد. در این اثر کانت نه تنها دست از ایدئالیسم استعلایی خود نکشید بلکه آن را گسترش داد. کانت در این اثر، مشخصاً، استدلال می‌کند که مفاهیم کلی

1. Emmanuel Swedenborg

2. *On the Form and Principles of the Sensible and Intelligible Worlds*

3. representation

4. appearance

مانند جوهر و علیت و میان‌کنش<sup>۱</sup> فقط زمانی می‌توانند موجد معرفت باشند که بر باز نمود ایزه‌های خاصی در مکان و زمان، یعنی «شهودها»، اِعمال شوند؛ به همین دلیل معرفت ما یکسره محدود به نمودهای اشیاست و نه واقعیت فی‌نفسه آن‌ها. از سوی دیگر، کانت استدلال می‌کند که استفادهٔ شناختی<sup>۲</sup> ما از این مفاهیم - و در رأس همهٔ آن‌ها مفهوم علیت کلی<sup>۳</sup> - محدود به نمودهای اشیاست؛ از این رو، دست‌کم می‌توان تصور کرد<sup>۴</sup> و باور داشت<sup>۵</sup> که اشیا فی‌نفسه ممکن است با نمودهایشان متفاوت باشند. به بیان مشخص‌تر، ممکن است در ساحت واقعیت فی‌نفسه - و البته نه در ساحت نمودها - بتوان جایی برای باور به آزادی اراده‌مان و طرحی الهی برای جهان باز یافت. از این زمان به بعد، باور به اینکه ما بنیادهای<sup>۶</sup> اخلاقی یا «عملی» ای برای چنین باورهایی داریم - حتی اگر بنیادهای شناختی کافی برای چنین باورهایی نداشته باشیم - تبدیل به یکی از مضامین اصلی فلسفهٔ اخلاق کانت می‌شود. کانت در مقدمهٔ مشهورش بر ویراست دوم نقد عقل محض می‌گوید: «مجبورم دانش را انکار کنم تا جایی برای ایمان<sup>۷</sup> باز کنم» (B xxx).

کانت به هنگام انتشار نقد عقل محض ۵۷ ساله بود. با وجود این، قدرت خلاقهٔ او در دو دههٔ بعدی حیاتش شگفت‌انگیز است. او در ۱۷۸۳ تمهیدات یا پیش‌درآمدی بر هر مابعدالطبیعهٔ آینده که بتواند به مثابهٔ علم عرضه شود<sup>۸</sup> را منتشر کرد. کانت در این اثر می‌کوشد هم مُفاد نقد اول را به زبانی ساده‌تر و همه‌فهم‌تر بیان کند و هم به انتقاداتی پاسخ گوید که بلافاصله پس از انتشار اثر به آن وارد شده بود. کانت در ۱۷۸۴ مقالهٔ

1. interaction  
2. cognitive  
3. universal  
4. conceive

5. believe  
6. grounds  
7. faith

۸. Scientific as forth come shall that Metaphysics Future any to Prolegomena. این کتاب را مرکز نشر دانشگاهی با عنوان تمهیدات؛ مقدمه‌ای برای هر مابعدالطبیعهٔ آینده که به عنوان یک علم عرضه شود و به ترجمهٔ غلامعلی حداد عادل در سال ۱۳۶۷ منتشر کرده است.

بسیار مهم «ایدهٔ تاریخ عمومی از منظری جهان‌میهنانه»<sup>۱</sup> را منتشر کرد و یک سال پس از آن بنیادگذاری را. کانت در مبانی مابعدالطبیعی علم طبیعی<sup>۲</sup> - که در سال ۱۷۸۶ منتشر شد- به منظور بازسازی فیزیک نیوتنی اصول پایهٔ نقد عقل محض را بر برداشتی تجربی از مادهٔ اعمال می‌کند. علی‌القاعده، به دنبال این اثر وی می‌بایست مبانی مابعدالطبیعی اخلاق<sup>۳</sup> را منتشر می‌کرد تا در آن اصول پایهٔ بنیادگذاری را بر واقعیت‌های تجربی پایه دربارهٔ اقتضائات زندگی انسانی اعمال کند. بدین ترتیب کانت می‌توانست ادعا کند که به آموزه‌ای دربارهٔ وظایف قانونی - که از طریق قوهٔ قهری اجراشدنی است- و وظایف اخلاقی - که از طریق قوهٔ قهری اجراشدنی نیست- دست پیدا کرده است، اما کانت در ۱۷۸۷ ویرایش دوم نقد عقل محض را منتشر کرد، ویرایشی که با چاپ نخست کتاب تفاوت‌های چشمگیری داشت. او در این ویراست جدید کوشیده بود تا موضعش را دربارهٔ آزادی اراده روشن کند. همین تلاش سبب ساز تولد نقد دوم کانت شد: نقد عقل عملی<sup>۴</sup>. به دنبال این اثر، کانت در سال ۱۷۹۰ نقد سوم - نقد قوهٔ حکم<sup>۵</sup> - را نیز منتشر کرد که در آن درون سیستم نقادی خود به مسائل رایج در قرن هجدهم - یعنی زیبایی‌شناسی و غایت‌شناسی - پرداخته بود. کانت در دین در درون مرزهای عقل صرف<sup>۶</sup> (۱۷۹۳) در این باره بحث می‌کند که تمامی باورهای محوری مسیحیت را می‌توان به عنوان نمادهایی از مفاهیم اخلاقی - البته اخلاق با قرائتی کانتی - تفسیر کرد. کانت در این اثر نیز به مسئلهٔ آزادی اراده بازمی‌گردد و نظر خود را بار دیگر جرح و اصلاح می‌کند.

۱. 'The Idea of Universal History from a Cosmopolitan Point of View': ترجمه و شرح این مقاله را انتشارات نقش و نگار با عنوان رشد عقل؛ ترجمه و شرح مقالهٔ کانت با عنوان «معنای تاریخ کلی در غایت جهان‌وطنی» به ترجمهٔ منوچهر صانعی دره‌بیدی منتشر کرده است.

2. *Metaphysical Foundations of Natural Science*

3. *Metaphysical Foundations of Morals*

4. *Critique of Practical Reason*

5. *Critique of the Power of Judgment*

۶. *Religion within the Boundaries of Mere Reason*: این کتاب را انتشارات نقش و نگار با عنوان دین در محدودهٔ عقل تنها به ترجمهٔ منوچهر صانعی دره‌بیدی در سال ۱۳۸۱ منتشر کرده است.



او پس از رسالهٔ سیاسی مهم به سوی صلح جاودان<sup>۱</sup> (۱۷۹۵) بالاخره در سال ۱۷۹۷ مابعدالطبیعهٔ اخلاق<sup>۲</sup> را منتشر می‌سازد، سیستمی مفصل دربارهٔ تکالیف اخلاقی و قانونی که مبتنی بر مفاهیم محوری بنیادگذاری است. کانت در همین سال بازنشسته می‌شود و تا سال بعد دو کتاب دیگر منتشر می‌سازد: نخست انسان‌شناسی از منظری پراگماتیک<sup>۳</sup> که در اصل درس‌گفتارهایی است که او از سال ۱۷۷۲ دربارهٔ همین موضوع ارائه می‌داد (موضوع درس فی‌الواقع روان‌شناسی تجربی بود)؛ و دیگری نزاع دانشکده‌ها<sup>۴</sup> که دفاعی جسورانه از آزادی آکادمیک است. کانت در سال‌های آخر عمر تا زمان مرگش، در سال ۱۸۰۴، سرگرم نوشتن یادداشت‌هایی با موضوع فلسفهٔ علم یا بازگویی فلسفهٔ استعلایی‌اش بود، دست‌نوشته‌هایی که سرانجام تحت عنوان نوشته‌های بازپسین<sup>۵</sup> چاپ شدند.

## ۲. فلسفهٔ اخلاق در زمانهٔ کانت

اکنون به جای کانت توجه‌مان را به اوضاع فلسفهٔ اخلاق در زمانهٔ او معطوف می‌کنیم. بحران‌های فکری مدرنیتهٔ متقدم - یعنی دوران رنسانس، جنبش اصلاح دینی و جریان معارض آن و نیز انقلاب علمی - با فعالیت‌های مضاعفی در فلسفهٔ اخلاق توأم بود. جریان‌های متعددی در این فضا حضور داشتند. سنت‌گرایان (گروه‌های مختلفی که پروتستان‌ها در رأسشان قرار داشتند) معتقد به نظریهٔ امر الهی یا گونه‌ای اراده‌باوری<sup>۶</sup> بودند که سابقه‌اش به آگوستین بازمی‌گشت. برحسب این نظریه، افعال تنها از آن جهت خوب یا بد به شمار می‌روند که خداوند بدان‌ها امر کرده یا از آن‌ها نهی کرده است و ما باید مطابق ارادهٔ الهی عمل کنیم تا حرمت او را پاس داشته و پاداش او را جلب کرده و از

- 
1. *Toward Perpetual Peace*
  2. *Metaphysics of Morals*
  3. *Anthropology from a Pragmatic Point of View*
  4. *Conflict of the Faculties*
  5. *Opus postumum*
  6. *voluntarism*

عذاب او در امان باشیم. رنه دکارت، کاتولیکی غیر راست‌گیش<sup>۱</sup>، اراده‌باوری را به حقایق نااخلاقی<sup>۲</sup> سرمدی مانند حقایق ریاضیات و منطق نیز سرایت داد. دیگران، از جمله پروتستان‌های تجددطلبی مثل هوگو گروسیوس<sup>۳</sup> و ساموئل پوفندورف<sup>۴</sup>، هوادار نظریه قانون طبیعی بودند، نظریه‌ای که سابقه‌اش دست‌کم به توماس آکوئیناس می‌رسد. بر اساس این نظریه، خداوند اراده کرده است که انسان‌ها در جست‌وجوی نیک‌بختی<sup>۵</sup> خودشان باشند و به آن‌ها موهبت عقل ارزانی داشته تا بتوانند بدون دخالت مستقیم الهی راه‌های وصول به این مطلوب را بشناسند، راه‌هایی که خود آفریده خداوند هستند. در این حیص‌وویص، نزاع‌های عقیدتی میان فرقه‌های مسیحی علاقه به شکاکیت باستان را احیا کرده بود. چهره شاخص این نوع شکاکیت میشل دو مونتینی<sup>۶</sup> بود. این تحولات به نوبه خود باعث کشش افراد به دیگر صورت‌های اخلاق عصر هلنی مانند اخلاق اپیکوری و اخلاق رواقی شده بود. در قرن هجدهم، نوشته‌های سنکا<sup>۷</sup> و سیسرو<sup>۸</sup> بخش لاینفکی از آموزش هر اروپایی فرهیخته‌ای بود. توماس هابز در قرن هفدهم نظریه خودمحوری عقلانی<sup>۹</sup> را ترویج می‌کرد و برنارد مندویل<sup>۱۰</sup> در قرن هجدهم تقریری تازه از نظریه هابز پیش رو نهاد. بر اساس این نظریه، انسان‌ها باید از قوه عقلشان استفاده کنند تا دریابند که چه چیز، به بهترین نحو، منفعت آن‌ها را تأمین می‌کند، اما در این فرایند درمی‌یابند که همکاری با دیگران یا حتی تسلیم در برابر دولتی جبار و نیرومند بهتر می‌تواند منفعت شخصی<sup>۱۱</sup> آن‌ها را حفظ کند. در برابر این نظریه هواداران «حس اخلاقی»<sup>۱۲</sup> قرار داشتند، افرادی همچون ریچارد کامبرلند<sup>۱۳</sup>،

1. unorthodox

2. non-Moral

3. Hugo Grotius

4. Samuel Pufendorf

5. well-being

6. Michel de Montaigne

7. Seneca

8. Cicero

9. rational Egoism

10. Bernard Mandeville

11. Self-interest

12. moral sense

13. Richard Cumberland

آنتونی اشلی کوپرا (لرد سوم شافتسبری)، فرانسیس هاجسون<sup>۲</sup> و دیوید هیوم. مدافعان این نظریه بر آن بودند که یگانه انگیزه عمل انسان‌ها منفعت شخصی نیست، بلکه انسان‌ها بنا به طبیعتشان افعال خیرخواهانه<sup>۳</sup> را می‌پسندند و از افعال خودخواهانه بیزارند. این سرشت و خصلت انسانی ممکن است نتیجه موهبت الهی یا قضای روزگار باشد، اما مستلزم هیچ نوع شناخت قبلی از اراده الهی یا اوامر او نیست. اما در قرن هجدهم نظریه غالب، تحت تأثیر لایب‌نیتس و ولف، صورتی از کمال‌گرایی<sup>۴</sup> بود. پیروان این نظریه وظیفه انسان را بازشناختن کمال الهی می‌دانستند تا انسان از رهگذر تلاش برای تکمیل قابلیت‌های ذاتی طبیعتش بتواند کمال الهی را در کردار خود منعکس کند. کانت برای تکمیل استدلالش در بنیادگذاری نیازمند این مقدمه اساسی بود که هر انسان معمولی و بهنجاری در عمل اصل بنیادین اخلاق را به کار می‌بندد و به همین دلیل ناگزیر باید شناختی حداقلی و ضمنی از این اصل داشته باشد. با این حال، کانت باور داشت که هیچ‌کدام از فلسفه‌های اخلاق پیشین، چه باستان چه مدرن، نتوانسته‌اند نشان دهند که این اصل دقیقاً چیست و خاستگاه آن کجاست و انگیزه حقیقی و درست انسان برای عمل مطابق با آن کدام است. به بیان صریح‌تر، کانت بر آن بود که اصول اخلاقی‌ای که این نظریه‌ها پیش می‌نهند اصولی گزاف<sup>۵</sup> و میان‌تهی هستند و انگیزه‌هایی که برای عمل انسانی برمی‌شمارند انگیزه‌هایی حقیر و نکوهیدنی‌اند و نه والا و ستودنی. کانت، هم در کتاب‌هایش و هم در درس‌گفتارهایش درباره اخلاق، بر اساس طرح اخلاقی خود بارها این نظرات را به تیغ نقد می‌کشد. اساس نقد کانت در بنیادگذاری اصولی است که می‌توانیم آن‌ها را اصول روش‌شناختی یا معرفت‌شناختی بنامیم، زیرا، به‌زعم کانت،

- 
1. Anthony Ashley Cooper
  2. Francis Hutcheson
  3. benevolent actions
  4. perfectionism
  5. arbitrary

خلط‌های روش‌شناختی فلاسفه اخلاق پیشین مانع شده است تا آنان بتوانند به‌نحو جامع و روشنی محتوای حقیقی اصل بنیادین اخلاق را شرح و تفسیر کنند. به گفته کانت، نظریه‌های اخلاقی می‌کوشند اصول خود را یا بر امر تجربی<sup>۱</sup> یا بر امر عقلانی<sup>۲</sup> بنا کنند، یعنی یا بر تجربه<sup>۳</sup> یا بر مفاهیم پیشین<sup>۴</sup> (2:441-4). این دو طریق تنها طُرُق ممکن برای نظریه‌سازی درباره اخلاق هستند. کانت در نقد عقل عملی با تقسیم نظریه‌های اخلاقی به دو دسته «سوپرکتیو» و «ابزکتیو» در صدد بیان همین نکته است (Pracr, 5:40). هدف نظریه‌های تجربی یا سوپرکتیو استنباط اصول اخلاقی از حس «جسمانی» سعادت<sup>۵</sup> است (اپیکوروس<sup>۶</sup>) یا از «حس اخلاقی» ویژه‌ای (هاچسون) یا از رسوم تعلیمی یا از دولت (مونتینی و مندویل)، اما حس اخلاقی نمی‌تواند راهنمای خوبی برای عمل مناسب اخلاقی در همه موقعیت‌ها باشد. گاهی اوقات فرد می‌خواهد کاری اخلاقی انجام دهد ولی همدردی تمنایی دقیقاً خلاف نیت و خواسته او دارد. این در حالی است که طلب سعادت فردی یا پیروی از عرف محلی بسی بیشتر از حس اخلاقی باعث ایجاد تعارض اخلاقی در موقعیت‌های مختلف می‌شود. مثلاً گاهی آنچه سبب خوشبختی من است دقیقاً همان چیزی است که دیگری را بدبخت می‌کند؛ به عبارت دیگر تمامی این نظریات اصول اخلاقی را «بر ساختمان ویژه طبیعت آدمی یا [بر] شرایط عارضی که در آن قرار گرفته» بنا می‌نهند (4:442) و به همین دلیل نه‌تنها نمی‌توانند اصلی را فرایش نهند که برای همه انسان‌ها و در همه مکان‌ها و زمان‌ها معتبر باشد، بلکه حتی عاجز از ارائه قانون اخلاقی معتبری برای همه موجودات عقلانی هستند

- 
1. empirical
  2. rational
  3. experience
  4. a priori
  5. happiness
  6. Epicurus

(کانت پافشاری می‌کند که شرط اساسی اخلاق این است که برای همه موجودات عقلانی معتبر باشد، اما هیچ‌گاه نمی‌گوید که موجود عقلانی‌ای غیر از انسان وجود دارد). علاوه بر این، اگر فرد بر اساس علاقه صرف به سعادتش یا بر اساس شرایط اتفاقی تربیتش یا عرفی که در آن زندگی می‌کند عمل کند، کاری والا و ستودنی انجام نداده است.

نظریه‌های «عقلانی» یا «ابژکتیو» نیز نظریه‌هایی میان‌تهی هستند که آنچه را باید اثبات کنند پیشاپیش مفروض می‌گیرند. به نزد کانت، کمال‌گرایی نظریه‌ای «تهی و نامشخص است» (4:443). او در نقدی منصفانه بر کمال‌گرایی ولفی بیان می‌دارد که این نظریه صرفاً زمانی می‌تواند اصول متعین و مشخصی برای عمل پیشنهاد کند که از پیش مفهومی تجربی از کمال انسان یا نیک‌بختی او را فرض گرفته باشد. کانت اظهار می‌دارد نظریه‌هایی که مدعی‌اند اراده الهی کامل است و بر همین اساس اصول اخلاقی را بر اوامر خداوند مبتنی می‌کنند معضلات بیشتری دارند: نخست به این دلیل که مستلزم دور هستند، زیرا برای اینکه تشخیص دهیم آیا امری حقیقتاً از جانب خداوند است یا نه پیشاپیش نیازمند شناختی از اصول اخلاقیات هستیم؛ دیگر آنکه در این نظریه‌ها اراده الهی «مفهومی است که از [حاصل] جمع میل به جلال و جبروت» پدید آمده است و انگیزه ما برای اخلاقی زیستن را در «مفاهیم خوف‌انگیز اقتدار و مکافات» می‌جویند. در این نظام‌های اخلاقی، انگیزه ما از عمل مطابق با فرامین اخلاقی حقیر و نکوهیدنی است و نه والا و ستودنی، و «هر نظام اخلاقی‌ای که بر چنین پایه‌ای بنا شود آشکارا ضد اخلاق خواهد بود» (4:442). به نظر کانت نظام اخلاق الهیاتی<sup>۱</sup> از یک سواز نظر فکری ریاکارانه است، زیرا برای تقویم مفهوم ما از اراده خداوند ناچار است پیشاپیش فرض بگیرد که ما انسان‌ها می‌دانیم درست و غلط چیست، و از سوی دیگر رذیلانه<sup>۲</sup> است، زیرا در نگاه اخلاق الهیاتی یگانه انگیزه

1. theological ethics

2. mean

عمل انسان‌ها جلب منفعت شخصی است، یعنی علاقه به پاداش و ترس از مجازات. در این نظام شخص محوره جایی برای دیگر انسان‌ها نیست. البته انتقاد کانت به ولف و شافتسبری بر مبنای دیگری است، زیرا این دو داوری مشابهی درباره اخلاق الهیاتی دارند. به‌نزد شافتسبری اخلاق الهیاتی اخلاقی «سوداگرانه»<sup>۱</sup> است، نه «بی‌غرضانه»<sup>۲</sup> و به همین دلیل همان خودمحوری عقل‌گرایانه در جامعه‌ای مبدل است. انتقادات کانت از اخلاق الهیاتی سبب شد محافظه‌کاران دینی برای او دردسر ایجاد کنند. این محافظه‌کاران پس از مرگ حامی بزرگ کانت، فردریک کبیر، در سال ۱۷۸۶ همه‌کاره دولت پروس شده بودند.

کانت در قیاس با فلسفه‌های اخلاق متأخر، اغلب، نگاه مساعدتری به فلسفه رواقی و اپیکوری دارد، اما اپیکوریان و رواقیان - هر دو - را با این اعتراض رمی می‌کند که هیچ‌کدام نتوانستند به نحو رضایت‌بخشی میان فضیلت و سعادت تمایز ایجاد کنند. اپیکوریان در فهم این دقیقه قاصر ماندند که پی‌جویی سعادت، حتی در خالصانه‌ترین مفهومش، باز هم فی‌حد ذاته امری فضیلت‌مندانه نیست. رواقیان، درمقابل، از فهم این نکته عاجز ماندند که فضیلت، فی‌نفسه، سبب نمی‌شود که فرد به سعادت، در هر معنای متعارفی، دست پیدا کند. لذا هیچ‌کدام از این دو رویکرد در نیافته‌اند که «ماکسیم‌های<sup>۳</sup> فضیلت و ماکسیم‌های سعادت، به‌لحاظ برترین اصل عملی‌شان، کاملاً نامتجانس‌اند» (PracR, 5:113).

حال می‌توان پرسید که کانت چگونه معضلات این فلسفه‌های اخلاق را پشت سر می‌گذارد؟ او باور دارد که اصل بنیادین اخلاق باید اصلی حقیقتاً کلی باشد، یعنی برای همه انسان‌ها - و در واقع برای همه موجودات عقلانی - در هر زمان و مکانی معتبر باشد. این امر تنها زمانی میسر است

---

1. mercenary  
2. disinterested  
3. Maxims